

اداء دین به مجاهد شهید مجید شریف واقفی



تراب حق شناس

<http://www.peykar.org/articles/۲۰۱۴-۰۳-۲۳-۲۴-۳۱.html>

آخ، ما که خواستیم زمین را برای مهربانی مهیا کنیم/ خود نتوانستیم مهربان باشیم. (برتولت برشت)

اردیبهشت ۱۳۵۴ بود که دیگر از بغداد پایگاه مان را به دمشق منتقل کرده بودیم که از رادیو ایران خبر کشته شدن مجاهدی به نام مجید شریف واقفی را به دست همرزمانش شنیدیم. یکی از کسانی که دستگیر شده بود و اعتراف می کرد که این حادثه رخ داده مجاهد شهید محسن خاموشی بود. وقتی از او علت این قتل را پرسیدند گفت: "سنگ انداختن در راه سازمان". خبر و نوع حادثه برای ما بسیار حیرت انگیز بود.

حتی مسئول ارگان خارج از کشور یعنی رفیق علیرضا سپاسی که چند ماهی از آمدنش به خارج نمی گذشت هم برای اولین بار بود که این خبر را می شنید. علتی که در روزهای بعد برای این اقدام به ما فعالین سازمان گفته می شد این بود که واقفی و صمدیه لباف و دو نفر دیگر می کوشیده اند با گردآوری افرادی در حول و حوش خودشان و مصادره "انبار اسلحه سازمان" به تخریب سازمان پردازند. اصطلاح تخریب سازمان برای ما خط قرمزی بود که هیچ کس حق عبور از آن را نداشت. منطقی که ما برای حل مشکلات درونی و غیر آن داشتیم در چارچوب شرایط مبارزه مخفی و بسیار خشنی که رژیم به مخالفان انقلابی خود تحمیل کرده بود اجازه هیچ کنجکامی بیشتری نمی داد. اتهام تخریب سازمان که مرکزیت علیه افرادی که به "اعدام" محکوم کرده بود به حدی در نظر ما سنگین بود که اگر هم اقدام سازمان را نمی توانستیم هضم کنیم حداکثر سکوت می کردیم به انتظار اینکه در آینده ابعاد موضوع روشن شود. همین جا باید نکته بسیار مهمی را تاکید کنم که عضویت در یک سازمان انقلابی برای ما حکم "خانه خاله" را نداشت که اگر از یک چیزی خوشمان نیامد از آن قهر کنیم. کار در یک سازمان انقلابی هر چند با فراز و نشیب های خطیر همراه باشد یادآور شعر حافظ است که "عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد". مواجه شدن با اشکالات و انحرافات در سازمان فقط به معنی این بود که باید بمانی و در اصلاح کارها بکوشی.

با گذشت زمان برخی اسناد درونی مانند مقاله "پرچم مبارزه ایدئولوژیک را بر افراشته تر سازیم" و نیز کتاب "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" به دستمان رسید. در مقدمه بیانیه شرحی از مشکلات و موانعی که بر سر راه اعلام مواضع قرار داشته آمده بود. وقتی اخبار پراکنده چه از درون سازمان و چه در مطبوعات گروه های دیگر سیاسی و نیز روزنامه های رژیم منتشر شد، به تدریج فهمیدیم که آنچه رخ داده بیش از آن خطیر بوده که بتوان به آسانی هضم و توجیه کرد. اما ما تا سال ۵۶ با فضای بازی در درون سازمان روبرو نبودیم تا بتوان به انتقاد از عمل کردهای سازمان پرداخت و سؤال هایی را که مدت ها در ذهن افراد رسوب کرده بود بروز داد و در نشریه داخلی نوشت و به بحث گذاشت. این است که در حالی از جهل و سکوت رضایت آمیز دست و پا می زدیم. واقعیت این است که این تنها مسئله ای نبود که با ما دست به گریبان بود. ما علاوه بر ضربات فزاینده رژیم که ما را به نابودی کامل تهدید می کرد، با ضرورت بازبینی همه جانبه فعالیت های تئوریک و عملی سازمان روبرو بودیم. دستاوردهای سازمان به ویژه در زدودن اندیشه مذهبی از ایدئولوژی سازمان و نیز تجربه و نقد مشی مسلحانه و حفظ سازمان را نمی توانستیم دست کم بگیرییم، همه این ها موجب افتخار ما بود و هست.

تنها در سال ۵۷ است که کادرها و پایه سازمان به طور نسبی به نقد برخوردها و اقداماتی می رسند که به تصفیه فیزیکی چند نفر از اعضای سازمان به دلایل مختلف انجامیده بود. در پایان سال ۵۶ است که مشی مسلحانه چریکی هم پس از نقد و ارزیابی های که به نظر کافی می رسید از دستور کار سازمان خارج می شود تا بالاخره در بهار و تابستان سال ۵۷ در نشستی از شورای مسئولین متشکل از چند نفر نمایندگان رفقای داخل با رهبری (از جمله رفیق محمد تقی شهرام) حیات سازمان از ۵۲ به بعد مورد نقد قرار می گیرد، رهبری استعفا می کند و سازمان حیات و فعالیت تازه ای را در چارچوب ۳ تشکل یعنی پیکار، آرمان و نبرد آغاز می کند. رفیق ناصر پایدار با بیانی کامل تر طی نامه ای می نویسد: "بر اساس آنچه خود شاهد بوده ام. تمامی نکاتی که در اجلاس پاریس یا همان نشست مشترک ۵ نماینده اعزامی داخل و شهرام و دیگران مطرح شد همگی با طول و تفصیل لازم در ماههای پیش از آن در جمع های داخل بحث شده بود. پویه انتقادی شروع شده در اواخر ۵۶ و سپس ۵۷ در برگیرنده کل مسائل مربوط به ۵۲ به بعد بود و فقط در دو مورد نقد مشی چریکی و انتقاد از اعدام ها خلاصه نمی شد. روایت مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد و انتقاد از خود درون تشکیلات، برخورد به فدائیان، دیکتاتوری مرکزیت و تأثیر هولناک آن بر همه وجوه هستی سازمان، تصفیه های تشکیلاتی پیشین، حتی ازدواجها و .. همگی در جمعها مطرح شد. کسانی که راهی خارج شدند قرار بود نمایندگان پروسه انتقادی در همه این قلمروها باشند و با انعکاس دستاورد کل آن دوره برای تعیین تکلیف وضع سازمان وارد گفتگو شوند. این افراد به عنوان شورای مسئولین هم عازم خارج نشدند. این اصطلاح را بعدها خودشان پیش کشیدند." ردپای موضوعی را که به نام شهید شریف واقفی مربوط می شود می توان در اسناد سازمان بررسی کرد بی آنکه بتوانم بگویم که خواننده علاقمند، به حقیقت ماجرا دست خواهد یافت. اسناد مورد نظر عبارتند از:

جزوه پرچم مبارزه ایدئولوژیک...

<http://peykarandees.org/PeykarArchive/Mojahedin-ML/pdf/parchame-mobarezeh.pdf>

مقدمه بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک...

<http://peykar.org/PeykarArchive/Mojahedin-ML/pdf/Bayaniyeh-.pdf۲-۱۳۵۴>

سخنان شهرام در نوار گفتگو با حمید اشرف در رابطه با همین موضوع

http://peykar.org/PeykarArchive/Mojahedin-ML/mojahed_fadaii.html

یادداشت های زندان شهرام در این باره

<http://peykarandees.org/free/۵۶۶-daftarzendantaghi۲.html>

«به داستان زندگی من گوش کنید» نوشته لیلا زمردیان (همسر شریف واقفی)

<http://peykarandees.org/PeykarArchive/Mojahedin-ML/pdf/be-dastane-zendegiye-man-leyla-zomorodian.pdf>

شاید بتوانم برداشت کنونی خودم را به اختصار به نحو زیر بیان کنم. رفیق شهرام با توجه به روند آموزش و تحولات سازمان از ابتدا تا سال ۵۴ به این نتیجه می رسید که سازمان مثل یک شخصیت حقیقی با توجه به تحولات تاریخی و اجتماعی ایران به یک سازمان مارکسیستی تحول یافته است و مارکسیسم توانسته حقانیت خود را برای رهبری مبارزه امروز جامعه به اثبات رساند، از این رو دیگر ایدئولوژی پیشین سازمان نمی تواند توجیه کننده مبارزه خرده بورژوازی و اقشار متوسط جامعه که به ویژه ایدئولوژی مذهبی دارند باشد. عناصری از سازمان چه به دلیل مخالفت تشکیلاتی با اعلام مواضع و چه به دلیل عدم قبول مارکسیسم و حفظ ایدئولوژی پیشین از سازمان کنار گذاشته شدند و نام سازمان همان که بود باقی ماند. برای رسیدن به این هدف شرایط تاریخی، مشی چریکی مسلحانه و روحیه و برداشت رفقای مرکزیت تأثیر قطعی داشته است. شریف واقفی در ابتدای امر در یک چارچوب تشکیلاتی و از این لحاظ که امکانات سازمان از دست می رود با اعلام تغییر مواضع سازمان مخالف بوده، ولی سپس با کشمکش که با مرکزیت سازمان پیدا می کند به اعتقادات مذهبی پیشین هم روی می آورد. مرکزیت حفظ ایدئولوژی پیشین را در درون سازمان امری ارتجاعی ارزیابی می کرد بی آنکه آن را در سطح جامعه به عنوان توجیه کننده مبارزه اقشار غیر پرولتری نادرست بدانند. به همین دلیل بود که پس از اعلام تغییر ایدئولوژی، سازمان با گروه های مذهبی ارتباط داشت که برخی از آن ها رفقای سابق خود ما بودند (رک: نشریه فریاد خلق خاموش شدنی نیست در آرشو پیکار).

<http://peykar.org/PeykarArchive/Mojahedin/Faryade-khalgh-khamosh-shodani-nist.pdf>

مرکزیت برای اجرای استراتژی خود که به لحاظ تئوریک موجه می نمود دست به اقداماتی زد که در توجیه آن ها حتی برای اعضای سازمان درمماند. ادعای "تخریب سازمان، مصادره انبار اسلحه (که مبالغه آمیز است)" و بهانه کردن برخی نقاط ضعف و پریشان خاطری که خود شریف واقفی در تحلیل از خود (آنطور که رایج بود) نوشته بود؛ این ها و توجیهاات ناصادقانه مرکزیت نمی توانست کاری کند که این اقدامات را اعضا و دستداران سازمان قورت دهند. در چند سطر زیر برداشت خود رفیق شهرام را که جزء یادداشت های زندان جمهوری اسلامی آمده می آوریم، شهرام در دفتر دوم خاطرات زندان می نویسد: "باری، اما البته این موضوع هیچ این اشتباه غیر قابل اجتناب ما - غیر قابل اجتناب از نظر اولاً شیوه های عمل در خط مشی چریکی و ثانیاً از نظر موقعیت ویژه انتقالی سازمان ما و از خیلی نظرات دیگر که شرحش در اینجا امکان پذیر نیست - را نباید بپوشاند که ما بایست این واقعیت دیالکتیکی را درک می کردیم که به هر حال شکسته شدن هسته این النقاط - النقاط ایدئولوژیکی سازمان ما - تکه و پوسه ای هم، هرچند جزئی و با مدد و کوشش و رهبری مجدانه ما ضعیف و بسیار مغلوب، در آن طرف ایجاد خواهد کرد. و درست همین زمینه مادی هر چند جزئی است که به شریف اجازه داد افرادی مانند صمدیه و چند نفر دیگر را در خفا در درون تشکیلات دورهم جمع نماید. اگر چنین درک و تحلیلی از مسئله می داشتیم به سرعت متوجه می شدیم که چگونه این شیوه برخورد حاد ما با نقض قوانین انضباطی يك سازمان مسلح انقلابی، چقدر امکان دارد که به معنای با تفنگ به جنگ اندیشه مخالف رفتن و یا پیروزی بر مخالفین فکری از طریق تفنگ تعبیر گردد. تعبیری که بالاخره به دلیل ضعف نیروی طبقاتی ما و متقابلاً قدرت عظیم و وسیع طبقاتی حریف در جامعه، در نزد بسیاری از نیروها جا افتاد و از شریف یک قدیس و کسی که بر سر عقیده و فکرش تا پای جان ایستادگی کرده و به اصطلاح پرچم توحید و اسلام را تسلیم نکرده به وجود آورد. البته این که می گویم در جامعه چنین تعبیری از مسئله شده این طور نیست که حتی هیچیک از نیروهای مذهبی هم به این حقیقت واقف نباشند - مثلاً خود مجاهدین و یا کسی که عصر همین دیروز با او صحبت می کردم، و از مبارزین زندان کشیده سال های ۱۳۵۰ به بعد بوده که حالا بازجو و هم مسؤول زندان ساواکی ها است. خیر؛ منتهی آنها می باید و بقول معروف حقشان هم هست که از این واقعه استفاده تبلیغاتی کنند، چرا که دیگر شریف زنده نیست تا بتوان نادرستی ادعاها و نسبت های کاذبی را که هرکدام از آنها برای پیشبرد تبلیغات ضد کمونیستی- ضد مارکسیستی خود به او نسبت می دهند اثبات کرد".

<http://peykarandeesh.org/free/۵۶۶-daftarzendantaghi۲.html>

اکنون برمی گردیم به آنچه از زندگی و مبارزه شهید شریف واقفی می دانیم: اطلاعات جزعی در باره زندگی اش تا پیوستن به سازمان در این نوشتار اهمیتی ندارد. در نیمه دوم دهه ۴۰ به سازمان مجاهدین می پیوندند. من اسم او را نمی دانستم و یادم هست که در سال ۴۸ یک قرار سازمانی در محل کارش با او اجرا کردم و چهره اش را به یاد دارم. در سال ۵۰ به دنبال ضربه اول شهریور به سازمان او توانست با زیرکی، ماموران ساواک را قائل بگذارد. دو مامور به اتاق کارش وارد می شوند و از او سراغ مهندس شریف واقفی را می گیرند. با سرعت انتقال حیرت انگیزی بدون آنکه آرامش خود را از دست بدهد می گوید: "الان اینجا بودند. اجازه بدهید ایشان را صدا کنم" از اتاق خارج می شود و به سرعت فرار می کند. او هرگز دستگیر نشد. مراحل کار سازمانی در آن شرایط دشوار را پشت سر می گذارد و از آن به بعد در کنار احمد و رضا رضایی، بهرام آرام، تقی شهرام، جواد ربیعی، جمال شریفزاده شیرازی و رفقای متعدد دیگر مسئولیت های خطیر آن روزها را در حد مسئول یکی از سه شاخه تشکیلات به عهده دارد. یکی از جلوه های فعالیت او انتشار "نشریه امنیتی نظامی" ست که چندین شماره از آن در بخش آرشو بیکار آمده است. جلوه دیگر از خدمات او به سازمان دستکاری تکنیکی در رادیو ترانزیستورهای عادی بود که سازمان می توانست با این وسیله معمولی پیام بیسیم های گشتی های ساواک را شنود کند و از پیش بداند که کدام ناحیه و کوچه و خیابان در محاصره یا زیر نظارت ساواک قرار دارد تا حتی الامکان در دام نیفتند. در چارچوب روابط و همکاری با سازمان چریک های فدایی خلق این وسیله در اختیار رفقا قرار گرفته و مورد استفاده آن ها نیز بود. متأسفانه در حمله ای که به یکی از پایگاه های رفقای فدایی صورت گرفت این وسیله شنود که در خانه بوده به دست ساواک می افتد و از آن زمان ساواک موج های بیسیم خود را به کلی عوض کرد. در مورد این حادثه پوران بازرگان که خود در بخش شنود کار می کرده گزارشی نوشته که در زیر می خوانید:

"حالا جریان رادیو و واقعه روز ششم اردیبهشت ۱۳۵۳ را که خودم از بی سیم ساواک شنیدم برای شما بازگو می کنم. خوشبختانه پس از ۳۱ سال همه چیز در ذهنم نقش بسته است. در این روز از اردیبهشت ۵۳ من که به بی سیم ساواک گوش می دادم ناگهان متوجه شدم که مسأله حادی در پیش است و ساواک مشغول عملیاتی ست. عملیات در خیابان ویلا بود نزدیک همان ایستگاه ویلا در خیابان شاهرضای قدیم، بین میدان فوزیه و میدان ۲۴ اسفند. اکیپ ها به مرکز می گفتند که همه چیز درست و مرتب است و سوژه هم خیلی طبیعی راه می رود (سوژه را ساواک به فردی می گفت که با خود سرقرار می برد تا فرد لورفته را شناسایی کند). در اینجا سوژه دختری بود که سر قرار می آوردند برای شناسایی رفیقش. در حینی که اکیپ ها منتظر بودند که فرد مزبور بباید، ناگهان به مرکز خبر دادند که يك مرد وارد محوطه شد و می پرسیدند که او را دستگیر کنیم یا نه. مرکز

جواب داد که قرار است زنی سر قرار بیاید، با آن مرد کاری نداشته باشید. برای من لحظات به کندی می گذشت. بالاخره اکیپ به مرکز گفت زنی وارد محوطه قرار شده و سوژه هم خیلی طبیعی راه می رود. مرکز گفت فرد را تعقیب کنید. از قرار، فرد تعقیب شده متوجه وضع غیر عادی می شود. اکیپ ها تا میدان فوزیه فرد اول را تعقیب می کنند. در همین زمان، یک زن دیگر با زن اول تماس می گیرد. اکیپ این امر را به مرکز اطلاع می دهد. مرکز در جواب گفت فرد اول را بگیرد و دومی را تعقیب کنید (البته قصد آنها رسیدن به خانه ای بود که در کوچه شترداران [خیابان ری] قرار داشت. در میدان فوزیه، فرد [زن] اول را که گویا، آنطور که بعداً فهمیدیم، شیرین معاضد بوده می گیرند و فرد [زن] دومی را که مرضیه احمدی اسکویی بوده تا نزدیکی میدان ژاله تعقیب می کنند. در همین وقت، اکیپ می گوید: دومی به نظر می رسد مسلح است، چه کنیم؟ (می دانید که ساواکی ها پیش از مبارزین مسلح از جان خود می ترسیدند.) مرکز دستور داد به رگبار ببندید. در اینجا پرونده دومی هم که مرضیه اسکویی باشد بسته می شود. تا اینجا من خودم شخصاً از بی سیم شنیدم. بعداً از رفقای خودمان شنیدم که آن مردی که وارد محوطه شده بوده حمید اشرف بوده است. باری، موج بی سیم ساواک از آن روز به بعد قطع شد..."

<http://peykarandeesh.org/pouranbazargan/۵۶۷.html-bisimesavak>

اکنون پس از سال ها به اختصار به عنوان یکی از کسانی که در گوشه ای از سازمان فعالیت داشته و تبعات اقدامی را که غیر قابل توجیه است و با تمام وجود لمس کرده، باید بگویم که مجاهد شهید مجید شریف واقفی هیچ دست کمی از دیگر کادرهای سازمان نداشته. پیرامون بی مصرف شدن تدریجی برداشت های مذهبی در آموزش های سازمان در اشاره به خاطره ای از مجید شریف واقفی در بهار سال ۱۳۵۲ پوران بازرگان می گوید:

"درست است که مذهب قدم به قدم جایش را به اندیشه های نوبی می داد ولی مذهب هم به راحتی ترک نمی شد. من تابستان ۵۲ مخفی بودم با شریف واقفی، وحید افراخته که بعد لیلا زمریدان [هم] پیش ما آمد. یک خانه تیمی داشتیم. من دو سه ماه بود که مخفی شده بودم. از این خانه به آن خانه بالاخره یک جا مستقر شدیم با شریف واقفی. قبل از اینکه مخفی شوم در همان حال و هوایی بودم که سازمان لو نرفته بود، قبل از سال ۵۰ که قرآن و نهج البلاغه نسبتاً زیاد می خوانیدم ولی در خانه تیمی دیدم انگار اثری از قرآن و نهج البلاغه نیست. شهرام سه روز بعد از من که در ۱۱ اردیبهشت ۵۲ مخفی شدم از زندان ساری با موفقیت فرار کرد و حضورش هنوز تاثیری نداشت. اینکه گفتم مربوط به تیر ماه ۵۲ است که رضا ۱۰ روز بود ضربه خورده بود (شهادت رضا رضایی در ۲۵ خرداد ۱۳۵۲ رخ داد). من از شریف واقفی پرسیدم مثل اینکه خیلی چیزها می خوانیم ولی قرآن و نهج البلاغه نمی خوانیم؟ او گفت برای اینکه دیگر به ما پاسخ نمی دهد. نیازی به آن نداریم. این دقیقاً حرف او بود و برای من سنگین آمد. گفت مسائلمان را حل نمی کند! ولی در عین حال همه نماز می خواندیم، خودش هم می خواند. البته یک نماز سر و کله شکسته، یعنی منظورم این است که قدم به قدم می دیدند آیه های قرآن چیزی را برایشان حل نمی کند."

<http://peykarandeesh.org/PouranBazargan/mp۲/pouran-darbareye-Sharif-vaghefi.mp۲>

به نظر من اگر رهبری سازمان گرایش اصیل درون تشکیلات را از ابتدای امر به سوی منافع کارگران و ستمدیگان جامعه که خود به بهترین نحوی بیان کرده در نظر می گرفت، اقدام انشعاب طلبانه شریف واقفی را تا حد تخریب سازمان خطیر جلوه نمی داد و کار به جایی که کشید نمی رسید. با توجه به شرایط آن زمان این شناختی کم اهمیت جلوه گر شده و آثار مخربی که نقض غرض بوده رخ داده است. من این نکته اخیر را در مصاحبه ای تحت عنوان "از گذشته تا آینده" آورده ام.

<http://peykarandeesh.org/articles/۷۴۵.html?showall=۱-mosahebtorab>

به جاست برای تکمیل موضوع، نظر رفیق ناصر پایدار را به نقل از نامه وی همین جا بیاورم: "من نیز کاملاً معتمد که مشکل شریف واقفی و علت بروز تصادمات میان وی و شهرام به هیچ وجه تعلقات مذهبی وی نبود اما عبارت "هیچ وابستگی ایدئولوژیک مذهبی نداشت" را در باره اش تا حدودی اغراق آمیز و نادقیق می بینم. آنچه زنده یاد پوران در باره اش نقل کرده است هم عین واقعیت است ولی همین حرفهای شریف را هم نمی توان دلیل رهایی او از وابستگی مذهبی و آمادگی کاملش برای بستن طومار اعتقادات اسلامی گرفت. اسلام برای شریف دیگر یک ایدئولوژی پاسخگوی مسائل مبارزه نبود، اما به عنوان مذهب کماکان اعتبار و جایگاه مهمی داشت. مذهبی که به زعم وی سد راه مبارزه نمی شد!! شریف تا زمان شروع درگیری ها به خاطر چرخش در همین حالت برزخی و بینابینی، آمادگی قبول "مارکسیسم" را نیز آن طور که دیگران داشتند، نداشت. چنین می پنداشت که سازمان می تواند پوشش دینی خود را حفظ کند و به مبارزه اش نیز ادامه دهد. اعلام مارکسیست شدنش کمک ویژه ای به پیشبرد کارها نمی کند و بازتاب مذهبی بودنش نیز اختلالی در جهتگیری ها و فعالیت هایش

ایجاد نمی نماید. پس چه بهتر که بدون علنی کردن ماجرا راه خود را ادامه دهد و در همین راستا امکانات و حمایت های اجتماعی پاره ای افشار را هم از دست ندهد. شریف به انتهای پروسه انفصال از باورهای دینی نرسیده بود و وضعیت سرگردان را تجربه می کرد. راستش محتوا و برد تغییر ایدئولوژی آن روز ما نیز این باورها را در وجود افرادی مانند شریف واقفی دامن می زد و تقویت می کرد. ما یک هستی طبقاتی بورژوائی را با هستی طبقاتی و اجتماعی پرولتاریائی و کمونیستی جایگزین نمی کردیم، مذهبی را کنار می نهادیم و "مذهبی" دیگر را بر می داشتیم، فردای اعلام مارکسیست شدن تشکیلات هیچ تفاوت عجیب و غریبی با دوره قبل ما نداشت. از نمایندگان سیاسی بورژوازی به فعالان آگاه جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر طی طریق نمی نمودیم. چریک بودیم و چریک می ماندیم، از خلق و کارگر و آرمان رهائی خلق حرف می زدیم و حالا هم تقریباً همان حرف ها را تکرار می نمودیم. به کارخانه می رفتیم و همراه کارگران کار می کردیم، بعدها نیز همان شیوه را ادامه می دادیم. محتوای تغییر ایدئولوژی سازمان ما چنین بود، درجه گسست شریف از مذهب نیز به طور محسوس و چشمگیر ضعیف تر از خیلی ها، تعلقات اسلامی وی سخت جان تر و آمادگی او برای قبول مارکسیسم اندک تر بود. اصرار شریف بر اجتناب از اعلام بیرونی تغییر ایدئولوژی سازمان از اینجا ناشی می شد. خلاصه کنم، شریف واقفی تا زمان شروع تصادمات، وابستگی های دینی را نه در حد مانعی ناشکستگی بر سر راه مارکسیست شدن اما در سطح متعارف یک لیبرال چپ مبارز مسلمان با خود همراه داشت. این حالت با توجه به موقعیت تشکیلاتی روز و نقشی که شریف برای خود قائل بود وی را دچار تناقضی فاحش می ساخت. او پیش تر عضو مرکزیت بود و هر نوع تغییر و تحول پایه ای در سازمان را می خواست با فاز روز باورها و شناخت خود در انطباق ببندد، در حالی که وضع به گونه دیگری پیش می رفت. رفتار انسانی و رفیقانه دیگران می توانست وی را از این حالت خارج سازد و او نیز مثل سایرین مارکسیست شود اما آنچه شهرام انجام داد نه گشایشگر راه رفع تناقضات و سردرگمی هایش که کاملاً بالعکس هل دادن وی به سمت بیشترین مقاومت ها و سنگرگیری ها در برهوت اعتقادات دینی بود. برخوردهای عمیقاً فرصت طلبانه، تحقیرآمیز و نارفیقانه شهرام، شریف را به وادی مقابله و تدارک مقاومت کشاند و سرانجامی بسیار تلخ و زیانبار را بر سازمان و بر کمونیسم و چپ تحمیل کرد. غرض از همه این حرفها آنست که ایستادگی شریف در مقابل خط غالب سازمان به طور واقعی در مجرد مخالفت وی با اعلام بیرونی مواضع سازمان خلاصه نمی شد و به نظرم صرف این میزان اختلاف نمی توانست بانی و باعث چنان رویدادی شود. این را نیز فراموش نکنیم که شریف تنها نبود. صمدیه و شاهسوندی بر روی وی تأثیر جدی داشتند. برخوردهای بسیار نادرست درون تشکیلات با افراد از جمله با اینان مقاومت زیادی را در وجود این دو نفر دامن زده بود و این ها نیز در تشدید وخامت وضعیت برزخی شریف رل مؤثر بازی می کردند." این نکته را باید افزود که اقدام تشکیلاتی شریف واقفی برای تدارک انشعاب و حفظ ایدئولوژی پیشین سازمان به تدریج رنگ ایدئولوژیک به خود گرفت و آنچه در ابتدا ممانعت از اعلام مواضع بود، چنانکه در بالا گفتم با توجیه حفظ ایدئولوژی پیشین سازمان همراه شد. گفتن ندارد که پناه گرفتن او پشت ایدئولوژی پیشین به هیچ رو به آنچه پس از روی کار آمدن خمینی مطرح شد که گویا شریف واقفی می خواسته اسلام خمینی را دنبال کند ربطی ندارد.

در کار مبارزه مرگ و زندگی که نسل ما با آن درگیر بود اشتباهات و خطاها را همه باید در چارچوب مبارزه دشواری که جریان داشته دید و بررسی کرد. سوء استفاده های نیروهای ضد کمونیست و به ویژه عمال ریز و درشت جمهوری اسلامی از این وقایع به رغم هیاهوی فراوان تأثیر تعیین کننده ندارد.

یاد شریف واقفی، صمدیه لباف و هر کس دیگری که در پیچ و خم این مبارزه خونین ستم دیده است فراموش نشدنی ست. آنچه نباید هرگز فراموش کرد این است که همه فراز و نشیب ها در جریان مبارزه ای جان برکف و در راه استقرار آزادی و عدالت صورت گرفته و سرشار از فداکاری های درخشان بوده است. کسانی که به قصد توجیه افکار فرصت طلبانه خود خطاهای ما را که جدا از منطق جنگ ما با رژیم نبوده بزرگ می کنند و برای لجن مال کردن یکی از پاک ترین جریان های تاریخ معاصر سوء استفاده می کنند، چه آنان که بر مسند حکومت نشسته اند یا بی مایه هایی که خوش نشین سایت های اینترنتی هستند و به وراجی مشغول، برایشان جز روسیاهی باقی نخواهد ماند.

وقوع این خطاها در آن مسیری که از همه چیز پاک تر می خواستیم بر من آنقدر سخت گذشته که هرگاه به یادش می افتادم تنها این جمله را زیر لب با افسوس تکرار می کردم: "در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می خورد و می تراشد." از کتاب بوف کور اثر صادق هدایت. با وجود این حتی در شرایطی که انگشت اتهام به "قتل و جنایت"، رایگان بر سر ما فرو می ریخته یک لحظه تردید نکردم که حماسه ها و تراژدی های که مبارزه پر شور طبقاتی را سرشار کرده اند چرخ دنده های موتور تاریخ اند و همگی تحت هر شرایطی که رخ داده باشند به دریای عظیم مبارزه ستمدیدگان، نفرین شدگان زمین و پرولترها خواهند پیوست. دریایی که در تلاطم زاینده خود آزادی و کمونیسم را به ارمغان خواهد آورد و آفتاب و زنبق را بین همه کسانی که به نحوی در راه آزادی- برابری کوشیده اند قسمت خواهد کرد.